

اصول فقه حمزه دو فصلنامه علمی - پژوهشی

دوره هفتم | شماره یازدهم | پائیز و زمستان ۱۴۰۲

دریافت: ۱۴۰۱/۱۲/۱۰ - پذیرش: ۱۴۰۲/۰۲/۱۵

مقاله پژوهشی، صص ۹۳ - ۱۱۰

قاعده فلسفی الواحد در اصول فقه بر اساس اندیشه‌های امام خمینی (ره)

محمدحسین ناظمی^۱

چکیده

ارتباط علوم با یکدیگر قابل انکار نیست. قدرت استدلال و کلی بودن قواعد فلسفی، راه نفوذ این علم را به سایر علوم گشوده است. قاعده فلسفی الواحد یکی از قواعد فلسفی مهم و پرکاربرد در علم اصول است. درباره کاربرد این قاعده در مباحث اصولی، اختلاف بسیاری وجود دارد. مقاله حاضر با روش توصیفی-تحلیلی و رویکرد انتقادی به بررسی صحت سنجی استفاده از قاعده الواحد در علم اصول بر اساس نظرات اصولی-فلسفی آیت الله خمینی (ره) پرداخته است. قاعده الواحد در بیش از ده مورد از مباحث اصولی مطرح شده که در این مقاله به چهار مورد اساسی از بین آنها پرداخته شده است. تمایز علوم، صحیح و اعم، واجب تخییری و استعمال لفظ در اکثر از معنا. امام خمینی (ره) هیچ جایگاهی برای قاعده الواحد در مباحث اصولی قائل نیست. بر اساس نظر وی، این قاعده مخصوص خداوند متعال است که هیچ نوع ترکیبی در آن راه ندارد و نه تنها در بسیط خارجی که عقلاً مرکب است، بلکه در مرکبات اعتباری نیز جاری نیست.

کلید واژگان: فلسفه، قاعده الواحد، اصول فقه، امام خمینی (ره)، ارتباط

فلسفه و اصول فقه.

۱. استادیار گروه آموزش معارف اسلامی، دانشگاه فرهنگیان، تهران، ایران m.h.nazemi@cfu.ac.ir

مقدمه و بیان مسأله

فلسفه اسلامی شاخه‌ای از علوم اسلامی است که به شناخت عقلی و استدلالی تعالیم اسلامی می‌پردازد و از آن به فقه اکبر نیز یاد می‌شود. این دانش در دامن فرهنگ و تمدن اسلامی به موازات «کلام اسلامی» رشد کرده و شامل سه جریان اصلی فلسفه مشاء، فلسفه اشراق و حکمت متعالیه است. دانش اصول فقه نیز پس از پیدایش از دیرباز تحت تأثیر علوم مختلفی از جمله فلسفه، منطق و کلام بوده است. این دانش در دوره‌های اخیر مقداری بیشتر تحت تأثیر فلسفه قرار گرفته و زیرساخت‌هایی نظیر اصالت وجود و ماهیت، اعتباری و انتزاعی، بساطت و مشتق، حیثیت تعلیلی و تقییدی، حرکت، تقدم و تأخر، زمان علیت، اعتبارات، جوهر، عرض، ادراک، مفاهیم واجب، ممکن و ممتنع، دور، تسلسل، انقالب، وجود ذهنی، وجود خارجی، قضایای حقیقیه و خارجییه و مانند اینها با همان ویژگی و معانی فلسفی خود در دانش اصول به کار رفته اند. به هر حال، ارتباط میان فلسفه و اصول فقه، به عنوان دو علم عقلانی، عقلایی و محوری در تمدن اسلامی موجب آثار مهم فکری، سیاسی و اجتماعی شده است (عابدی شاهرودی، ۱۳۷۸، ۹۴).

شهید صدر در مباحث خود، به عوامل شکل‌گیری اندیشه اصولی می‌پردازد. وی این عوامل را به ترتیب اینگونه بر می‌شمرد: پژوهشهای تطبیقی در فقه، علم کلام، فلسفه، شرایط و مناسبات عینی، و عامل زمان (صدر، ۱۹۸۱، ۱۰۶) ایشان پس از ذکر عامل فقه، به عامل علم کلام اشاره می‌کند و بر این باور است که کلام نقش مهمی در تهیه خوراک فکری برای اصول و در کمک به آن داشته است. علم کلام نفوذ زیادی در تفکر و ذهنیت دانشمندان اسلامی داشته و به اصول تأثیر بسیاری نهاده است. اما این جریان تأثیرگذاری علم کلام، پس از مدتی جای خود را به فلسفه داد. به نظر شهید صدر، مباحث فلسفی به طور گسترده و در دو دوره اول تفکر علم اصول جایگاه چندانی در این علم نداشت و مباحث آن نیز مطرح نشده بود، بلکه این کلام



بود که تأثیر عمده‌ای را در اصول داشت. اما در دوره سوم، فلسفه به طور وسیع و گسترده وارد مباحث اصولی شد که این خود معلول دو علت است: اول آنکه براساس ترویج فلسفه و تفکر عقالتی در حوزه‌های شیعی، کلام جای خود را به فلسفه داد. و دوم اینکه حکمت متعالیه و دیدگاه‌های جدید وقوی فلسفی ملاًصدرای شیرازی ظهور و انتشار یافت (همان، ۱۰۸). شهید صدر در جای دیگر از همان اثر، در ذکر عوامل شکل‌گیری اندیشه اصولی می‌نویسد: می‌توان گفت: تقریباً تا دوره سوم از دوره‌های تحول علم اصول؛ دوره وحید بهبهانی و شاگردانش - مباحث فلسفی به طور گسترده و در حد وسیعی وارد مباحث علم اصول نشده بود. این نفوذ و به کارگیری فلسفه، در علم اصول حاصل ترویج مباحث فلسفی در حوزه علوم شیعی به جای علم کلام و انتشار دیدگاه‌های جدید و قوی فلسفی مانند فلسفه ملاًصدرای شیرازی است. این ترویج و انتشار فلسفه در دوران سوم سبب شد که اندیشه اصولی به فلسفه روی آورده و از آن کمک و الهام بگیرد (گرجی، ۱۳۶۳، ۳۹).

پیشینه بحث

کتاب «پیش‌فرض‌های فلسفی در علم اصول» نوشته انتظام (۱۴۰۲) نگارنده به منظور بیان رابطه فلسفه و اصول، مجموعه‌ای از مباحث اصولی را مطرح کرده که تأثیر فلسفه در آنها مشهود است.

مقاله «واکاوی کیفیت استدلال فقیهان به قواعد عقلی در فرایند استنباط» (۱۳۹۶) نوشته احمد باقری، راضیه سادات هاشمی با بررسی و تحلیل موارد کاربرد قواعد عقلی در فقه در صدد ارائه ضابطه کاربرد قواعد عقلی در فرایند استنباط است. بر اساس یافته‌های این تحقیق قواعد جز در موارد خاص که ناظر به موضوع خارجی حکم شرعی است در فرایند استنباط حکم فقهی موضوعیت ندارند.

مقاله «ارزیابی کاربرست قاعده الواحد در علم اصول در اندیشه محقق اصفهانی» نوشته محمد علی اسماعیلی (۱۴۰۱) به بررسی قاعده الواحد در ده مورد از مسائل علم



اصول می پردازد که پویای این واقعیت است که این مسائل با غفلت از مفاد و قلمرو قاعده الواحد شکل گرفته و ارزش منطقی ندارد.

مقاله «تعامل فلسفه با اصول فقه» نوشته شاهوار و همکاران (۱۳۹۸)

روش تحقیق

این مقاله با روش تحقیق کیفی و با رویکرد انتقادی بر محور جایگاه مسائل فلسفی در اصول فقه به نقش قاعده الواحد در اندیشه‌های اصولی امام خمینی (ره) پرداخته است. به این صورت که در نرم افزار اصول فقه مرکز کامپیوتری نور قاعده الواحد در کتب متعدد اصولی امام (ره) مورد جستجو قرار گرفته و استخراج شد. با مقایسه آن با نظرات دیگر اصولیون با نگاه انتقادی و توصیفی به تحلیل داده‌ها پرداخته شد.

مبانی نظری

۱/۴. مفهوم شناسی

۱/۱/۴. قاعده فلسفی

قاعده به معنی اساس و ریشه است (لسان العرب). در اصطلاح به معنای اصل، قانون و حکمی کلی و عقلی است که منطبق بر تمام جزئیات خود باشد (صلیبا، فرهنگ فلسفی). قواعد فلسفی مجموعه‌ای از مبادی مبانی و اصول کلی در بررسی مسائل و قضایای فلسفی است. بیشتر مسائل فلسفه دارای عمومیت هستند ولی برخی مسائل از عمومیت بیشتری نسبت به دیگر مسائل برخوردارند تا آنجا که می‌توانند نسبت به سایر مسائل حکم زیربنا داشته باشند. این گونه مسائل را می‌توان به عنوان قواعد فلسفی بحث کرد (دینانی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۲۳۱)

۲/۱/۴. اصول فقه

اصول فقه به دو اعتبار تعریف می‌شود: ۱- به اعتبار دو کلمه اصول و فقه که در این اعتبار، هرکدام از دو کلمه جداگانه معنی می‌شوند. ۲- به اعتبار مرکب و علم

بودن عبارت اصول فقه و کاربرد مجموع دو کلمه به عنوان اسمی برای تعریف يك معنای اصطلاحی. در اینجا اصول فقه به اعتبار دوم مورد بررسی قرار می گیرد. تعبیرات مختلفی در تعریف این علم بیان شده است. آخوند خراسانی می گوید: اصول فقه، صنعتی است که به وسیله آن قواعدی که ممکن است در طریق استنباط احکام واقع شوند، یا در مقام عمل منتهی به احکام شوند، شناخته می شوند. (خراسانی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۱۲)

مرحوم مظفر قدس سره می گوید: علم اصول فقه، علمی است که در آن از قواعدی بحث می شود که نتیجه آنها در طریق استنباط حکم شرعی قرار می گیرد. مثلاً وجوب نماز از آیه شریفه ۷۲ سوره انعام (وَأَنْ أَقِمُْوا الصَّلَاةَ) و آیه ۱۰۳ سوره نساء (إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا) استفاده می شود. ولی دلالت آیه اول متوقف است بر ظهور صیغه امر (اقیموا) در وجوب، و حجیت ظاهر قرآن و صحت استدلال به ظاهر قرآن، و این ظهور و حجیت آن و صحت استدلال، در علم اصول فقه ثابت می شود. (مظفر، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۲۲)

۴/۲. مفاد قاعده الواحد در فلسفه

فلاسفه ادعا دارند از یک امر واحد و بسیط که در ذاتش جز یک جهت صدور ندارد، معلولی که کثیر باشد و جهت وحدتی در آن یافت نشود، صادر نمی شود. این مطلب به قاعده (الواحد لا یصدر منه الا الواحد) معروف است (طباطبایی، ۱۳۹۲، ج ۲، ص ۲۹) برای اثبات آن به دو مقدمه تمسک می شود.

مقدمه اول: بین علت و معلول سنخیت است. مقدمه دوم: یک چیز زمانی می تواند سنخیت ذاتی با چند چیز متباین، که فاقد جهت اشتراک هستند، برقرار سازد که دارای جهات کثیره باشد. نتیجه اینکه از علتی که دارای جهات کثیره نیست یعنی بسیط است کثیر بماهو کثیر صادر نمی شود (صدر المتألهین، ۱۹۸۱م، ج ۷، ص ۲۰۴).

همین استدلال برای عکس این قاعده هم مطرح شده است به این صورت که (الواحد لا یصدر الا من الواحد) یعنی معلول واحد فقط از یک علت صادر می شود. به عبارت



دیگر علت های متعدد نمی توانند بر یک معلول واحد تأثیر داشته باشند به صورتی که وجود الف در ساعت نخست مستند به (ب) باشد و در ساعت دوم مستند به (ج) باشد و در ساعت سوم مستند به (د) باشد چون مستلزم آن است که در ذات (الف) لاقل سه جهت ذاتی وجود داشته باشد که به لحاظ هر یک از آنها با یکی از آن علل سنخیت یابد در حالی که (الف) بنابر فرض، یک امر واحد است و جهت کثرتی ندارد (دینایی، ۱۳۸۰، ص ۴۵۳).

محقق لاهیجی این قاعده را از قضایای بدیهی می داند (شوارق الالهام فی شرح تجرید الکلام، ج ۱، ص ۳۱۰). میرداماد آن را از فطریات عقل سلیم می داند (القبسات، ص ۳۵۱) خواجه نصیر می گوید هر کس این قاعده را نفی کرده از روی غفلت بوده است. (شرح الاشارات و التنبیها، ج ۳، ص ۱۲۲) از آن طرف فخر رازی و محمد غزالی از متکلمان اهل سنت از مخالفان این قاعده هستند. (تهافت الفلاسفه، ص ۱۳۲)

امام خمینی (ره) قاعده الواحد را قبول دارند (تتقیح الاصول، ج ۱، ص ۲۱۶) اما دایره آن را محدود به واجب الوجود می دانند یعنی مقصود از (علت واحد) علتی است که دارای وحدت و بساطت کامل باشد و هیچ نحوه ترکیبی، حتی ترکیب از ماهیت و وجود، در آن راه ندارد. با این توضیح، اشکال عده ای که گفته اند (طبق قاعده الواحد از واجب الوجود فقط عقل اول صادر می شود و از عقل اول فقط یک چیز صادر شود و در نتیجه باید یک سلسله طولی تشکیل شود و کثرات عرضیه وجود نخواهند داشت) برطرف می شود چون جهت توجیه حصول کثرات در عالم باید گفت که عقل اول زیر مجموعه قاعده الواحد نیست چون مرکب از وجود و عدم است و بسیط محض نیست. (تقریرات فلسفه، ج ۲، ص ۳۷۶)

تأثیر فلسفه بر علم اصول

شهید صدر(ره) تأثیر مباحث فلسفی در علم اصول را در سه بخش بیان کرده است:

الف: برهان معرفت شناختی اخباریون بر نفی علم اصول

شهید صدر ظهور جریان اخباریگری به دست ملا محمدامین استرآبادی و گسترش آن در قرن یازده و دوازدهم هجری را ضربه‌ای بزرگ به علم اصول پس از صاحب معالم می‌داند که مانع رشد اصول و تزلزل بنیان‌های آن گردید. ایشان شش عامل درونی را موجب ظهور اخباریگری دانسته است، لکن آن را جریانی با جهت گیری افراطی در انکار و رد عقل و منکوب کردن آن در درون تفکر شیعی به شمار می‌آورد. شاید از دیدگاه شهید صدر آنچه موجب رشد و تفوق اخباری‌ها بر اصولیان شد تمسک آنها به مباحث معرفت شناسی و استفاده از ابزار فلسفی بود. از دیدگاه شهید صدر، اخباری‌ها در موارد مختلف علمی در مقابل عقل ایستادند و معتقد بودند: عقل در معرض خطا و اشتباه است و تاریخ تفکر عقلی سرشار از اشتباه است، از این رو، شایستگی ندارد که در هیچ حوزه‌ای از حوزه‌های علوم دینی به عنوان ابزار و وسیله اثبات به کار گرفته شود

وی مهم‌ترین برهان اخباری‌ها بر ضد عقل و اکتفا به معرفت حسی را در کتاب «الفوائد المدنیة» استرآبادی چنین بیان کرده است: استرآبادی در این کتاب مدعی شد که علوم بشری دو نوع است: نوع اول علمی است که از قضایای حسی بهره جسته و استمداد می‌طلبد، و نوع دیگر، علمی است که قضایای آن بر پایه حس بنا نشده و اثبات نتایج آن با دلیل حسی امکان پذیر نیست. محدث استرآبادی ریاضیات را از نوع اول می‌داند و به زعم او، پایه‌های اصلی این علم بر شناخت حسی بنا شده است، و برای نوع دوم موضوعات و مباحث علوم ماوراءالطبیعه را مثال می‌زند، علمی که در آن قضایایی مورد بحث قرار می‌گیرد که از درک حس خارج می‌باشد و در محدوده حس قرار نمی‌گیرد؛ مانند تجرد روح، بقای نفس بعد از فنای بدن و حدوث عالم.

به نظر محدث استرآبادی، نوع اول از این دو نوع علم از علوم بشری است و فقط به این نوع علم می‌توان اعتماد نمود؛ زیرا بر پایه حس بنا شده و بر حس تکیه کرده؛ مثلاً



ریاضیات اگرچه از استدلال های عقلی بهره می جوید، ولی در نهایت بر حس تکیه کرده و از آن استفاده می کند؛ مانند $(2+2=4)$. ولی نوع دوم از این علوم ارزشی نداشته و قابل اعتماد نیست و اعتماد به نتایجی که به وسیله عقل در این علم حاصل می شود امکان ندارد؛ زیرا اتصال و اتکای آن بر حس از بین رفته است. اینچنین بود که استرآبادی در تحلیلی که نسبت به موضوع شناخت و معرفت داشت، ادراکات حسی را معیار و میزان اصلی تشخیص و ارزش گذاری شناخت و معرفت دانست.

شهید صدر در ادامه معتقد است که در افکار استرآبادی ریشه های حس گرایی و تجربه گرایی مشاهده می شود یعنی در نظریه معرفت شناسی به حس و تجربه روی آورده و بدان اعتقاد پیدا نمود وی می گوید استرآبادی هم عصر فرانسیس بیکن بنیانگذار اصالت تجربه و حس در فلسفه اروپاست و جریان تجربه گرایی استرآبادی به جریان تجربه گرایی اروپا و آراء بیکن جان لاک و هیوم شبیه است. حرکت محدث استرآبادی بر ضد شناخت عقلی به همان نتایجی رسید که فلسفه های تجربی و حسی در تاریخ تفکر اروپایی ثبت کرده بود زیرا خود را به سبب جهت گیری اشتباه در نهایت کار رویارو با تمامی ادله عقلیه بر وجود خدا دید.

ب: استمداد اصولیون از فلسفه در برابر اخبارگری

جریان اخباری گری با ابزار معرفت شناختی و حس گرایی فلسفی خود موجب رکود و ایستایی و تزلزل بنیان های علم اصول گردید به گونه ای که می رفت تفکر اصولی و اجتهاد فقهی از جامعه تشیع جدا شود. اما این چراغ فروزان توسط برخی از علما هرچند به طور محدود ادامه یافت. شهید صدر در کتاب المعالم الجدیدة می نویسد: در دوره رکود علم اصول شعله این علم خاموش نشد و کسانی بودند که به استحکام و اتقان مبانی آن پرداختند. این حرکت توسط ملا عبدالله تونی مولف کتاب اصول الوفیه و سید حسن خوانساری ادامه داشت. این جریان توسط محمد بن حسن شیروانی و جمال الدین خوانساری و سید صدرالدین قمی ادامه یافت تا به وحید

بهبهانی شاگرد سید صدرالدین قمی رسید. به اعتقاد شهید صدر جریان علم اصول توسط اندیشه و شخصیت فلسفی محقق خوانساری که سرشار از نبوغ و دقت فلسفی بود حفظ شد وی رنگ فلسفی را بر نگرش و تفکر اصولی تابانید به طرزى که پیش از او سابقه نداشت.

به عبارت دیگر تا پیش از محقق خوانساری تفکر فلسفی نقش چندانی در علم اصول نداشت و این محقق بود که با روحیه‌ای آزاد و جهت‌گیری فلسفی به بررسی مباحث اصولی پرداخت و این نوع از تفکر را به اصول سرایت داد... محقق بزرگ سید حسین خوانساری که سرشار از نبوغ و دقت بود به عرصه علم پا گذاشت و ایده و تفکر اصولی را با قدرتی تازه یاری داد همان گونه که افکار اصولی او در کتاب فقه‌پیش به نام مشارق الشموس روشن است حاصل آزمودگی و پایداری بزرگ او در اندیشه فلسفی، رنگ فلسفی بر نگرش اصولی تابانید به گونه‌ای که تا قبل از آن چنین تابشی سابقه نداشت.

شهید صدر در ادامه معتقد است این رویکرد محقق خوانساری به علم اصول اثر بزرگی را در آینده این علم گذاشت پیدایش مکتب جدید در فقه و اصول که در کربلا به دست محقق بزرگ و احیاگر آن محمد باقر بهبهانی تولد یافت جهت‌گیری فلسفی محقق خوانساری در تفکر اصولی و ادامه آن توسط آقا جمال و شیروانی و قمی دو تأثیر عمده را در علم اصول ایجاد کرد اول اینکه موجب دمیده شدن روح تفکر فلسفی در علم اصول و استحکام مبانی در برابر جریان اخباری شد و دوم میدان جدید را برای ابتکار در علم اصول فراروی متفکران گشود. او می‌نویسد: واقعیت این است که خوانساری بزرگ و دانشمند هم عصر او شیروانی و جمال الدین فرزند خوانساری و صدرالدین شاگرد جمال الدین با وجود اینکه این دانشمندان در دوره توقف و رکود و تزلزل علم اصول زندگی می‌کردند توفقی که حاصل حرکت اخباری‌گری و انتشار کارهای روایی است عامل‌های ترقی و رشد اندیشه اصولی بودند و با بحث‌ها و پژوهش‌ها بستر و زمینه پیدایش مکتب استاد وحید بهبهانی را که عصر جدیدی در تاریخ این علم گشود فراهم ساختند. ایشان





همچنین در عوامل پیروزی علم اصول بر اخباری و پیدایش مکتب جدید توسط وحید بهبهانی می‌نویسد جهت‌گیری فلسفی که خوانساری در تفکر اصولی پایه‌گذاری کرد یکی از بذرهای اصلی بود که اندیشه علمی را با نیروی‌های جدید برای رشد آماده کرد و میدان جدیدی را برای ابتکار گشود و مکتب بهبهانی وارث این جهت‌گیری بود.

ج: تأثیر فلسفه بر شکل‌گیری اندیشه اصولی

شهید صدر در ادامه مباحث خود، به عوامل شکل‌گیری اندیشه اصولی می‌پردازد. وی این عوامل را به ترتیب این‌گونه برمی‌شمرد: پژوهش‌های تطبیقی در فقه، علم کلام، فلسفه، شرایط و مناسبات عینی و عامل زمان. ایشان پس از ذکر عامل فقه، به عامل علم کلام اشاره می‌کند و بر این باور است که کلام نقش مهمی در تهیه خوراک فکری برای اصول و در کمک به آن داشته است. علم کلام نفوذ زیادی در تفکر و ذهنیت دانشمندان اسلامی داشته و به اصول تأثیر بسیاری نهاده است. اما این جریان تأثیرگذاری علم کلام، پس از مدتی جای خود را به فلسفه داد.

به نظر شهید صدر، مباحث فلسفی به طور گسترده و در دو دوره اول تفکر علم اصول جایگاه چندانی در این علم نداشت و مباحث آن نیز مطرح نشده بود، بلکه این کلام بود که تأثیر عمده‌ای را در اصول داشت. اما در دوره سوم، فلسفه به طور وسیع و گسترده وارد مباحث اصولی شد که این خود معلول دو علت است: اول آنکه براساس ترویج فلسفه و تفکر عقلانی در حوزه‌های شیعی، کلام جای خود را به فلسفه داد. و دوم اینکه حکمت متعالیه و دیدگاه‌های جدید و قوی فلسفی ملاًصدرای شیرازی ظهور و انتشار یافت.

تقریباً دوره سوم از دوره‌های تحول علم اصول - دوره وحید بهبهانی و شاگردانش - مباحث فلسفی به طور گسترده و در حد وسیعی وارد مباحث علم اصول نشده بود.

این نفوذ و به کارگیری فلسفه، در علم اصول حاصل ترویج مباحث فلسفی در حوزه علوم شیعی به جای علم کلام و انتشار دیدگاه های جدید و قوی فلسفی مانند فلسفه ملاصدرای شیرازی (متوفای ۱۰۵۰ق) است. این ترویج و انتشار فلسفه در دوران سوم سبب شد که اندیشه اصولی به فلسفه روی آورده و از آن کمک و الهام بگیرد؛ الهامی بیش از آنچه که از کلام گرفته بود، بخصوص جریان فلسفی که صدرالدین شیرازی ایجاد کرده بود.

ایشان از جمله نمونه های این تأثیرگذاری را اثرگذاری مسئله اصالت وجود و اصالت ماهیت در دو مسئله اصولی اجتماع امر و نهی و تعلق اوامر به طبایع و افراد می داند. وی به علت فرصت کم و نگاه اجمالی به مباحث در این کتاب، از ذکر موارد دیگر و تحلیل آنها خودداری می کند، اما نویسندگان دیگری برخی از این موارد را برشمرده اند. (صدر، ۱۴۳۸ق، ۲۳۴)

یافته ها

۱/۴. نقش قاعده الواحد در بحث تمایز علوم

یکی از مباحث مقدماتی در علم اصول، شناخت معیار تمایز علوم است. آیا وحدت موضوع، وحدت محمول یا وحدت غایت باعث اتحاد دو علم می شود؟ آخوند خراسانی در «کفایه الاصول» قائل به وحدت غایت است یعنی مسائل متعدد اگر چه داری موضوع و محمول های متفاوت هستند ولی اگر در هدف با هم متحد باشند می توانند زیر مجموعه یک علم قرار گیرند مثل علم اصول که مسائل متعدد آن دارای غرض واحد (مدخلیت در استنباط حکم شرعی) هستند.

پس می توان گفت (غرض) علت (علم) است یعنی علت به وجود آمدن یک علم و جمع آوری مسائل آن، غرض مد نظر نویسنده است. غرض واحد باعث صدور علم واحد می شود و غرض متعدد باعث صدور علوم متعدد می شود به اعتبار قاعده الواحد لایصدر منه الا الواحد (خراسانی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۱۲)



امام خمینی در نقد کلام محقق خراسانی بیان می کنند که این قاعده عقلی است نه شرعی که بتوان به اطلاق یا عمومش تمسک کرد. به همین خاطر برای تبیین آن باید به گفتار فلاسفه مراجعه کرد. آنها می گویند از علت واحد بسیط من جمیع جهات، معلول واحد صادر می شود و برعکس آن نیز صادق است. در اینجا غرض از علم می خواهد علت صدور و ایجاد علم قرار گرفته و تحت قانون الواحد نقش ایفا کند. اما غرض های علوم مختلف عناوین انتزاعی هستند و تأصل خارجی ندارند. در ضمن اگر هم واقعیت داشته باشد باز فایده ندارد چون قاعده الواحد در واحد بسیط جاری است نه در واحد نوعی. همچنین در ماهیت و عناوین کلی، صدور و اصدار معنی ندارد. (خمینی، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۱۴)

۴/۲. نقش قاعده الواحد در بحث صحیح و اعم

علمای علم اصول بحثی را در مقدمات کتاب های خود مطرح کرده اند که الفاظ عبادات و معاملات برای معانی صحیح وضع شده اند یا اعم از صحیح و فاسد. مثلاً نماز برای عملی وضع شده است که تمام اجزا و شرایط را دارد یا بر عمل ناقص هم نماز اطلاق می شود. اگر قائل به وضع الفاظ برای اعم شدیم در مقام شک در جزء یا شرط، با توجه به اصاله الاطلاق می توان جزئیت یا شرطیت را نفی کرد. اما اگر قائل به وضع الفاظ برای معنای صحیح شدیم امکان تمسک به اصاله الاطلاق نیست. آخوند خراسانی بیان می کند که هم صحیحی هم اعمی نیاز به تصور جامع دارد. قائلین به صحیح مشکلی برای تصور جامع ندارند چون تمام افراد صحیح یک قدر مشترک دارند به همین خاطر همه آن افراد یک اثر مخصوص دارند که نشان از اشتراک در یک جامع است. زیرا الواحد لایصدر الا من الواحد پس جامع بین افراد صلاه صحیح، عنوان قربان کل تقی است. (خراسانی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۲۴)

امام خمینی (ره) اشکال می کند که این قاعده مخصوص خداوند متعال است که هیچ نوع ترکیبی در آن راه ندارد و در بسیط خارجی که عقلاً مرکب است جاری نیست

چه برسد به مرکبات اعتباری. شارع مقدس مقولات متعدد متباینی را مانند رکوع، سجده را کنار هم قرار داده و آنها را به صورت شی واحد در نظر گرفته است. لازمه تباین این است که بین آنها وحدتی نباشد مگر اینکه خود شارع این وحدت را اعتبار نماید.

در حقیقت به عنوان یک امر اعتباری آن را در نظر گرفته و عنوان حلال و حرام برای آن گذاشته و آثاری بر آن مترتب نموده است مانند نهی از فحشا و منکر در مورد نماز. حالا در این مسأله مانند نماز که حتی در یک مورد آن وحدت وجود ندارد بلکه مجموعه ای از مقولات متباین است، چگونه قاعده الواحد را جاری کنیم. بر فرض که قاعده الواحد در اعتباریات جاری باشد، چگونه اینجا تطبیق دارد؟ قاعده می گوید اثر، واحد است پس معلوم می شود که موثر هم واحد است در حالی که اثر نماز واحد نیست بلکه آثار متعددی دارد (معراج المومن، قربان کل تقی) ضمناً در ماهیت و عناوین کلی، صدور و اصدار معنی ندارد. «و فيه أولاً: أنه- كما ذكرنا غير مرة- أن القاعدة على تقدير جريانها وعند مثبتها، مخصوصة بالواحد البحت البسيط، الذي ليس فيه رائحة التركيب ولا شائبة الكثرة أصلاً؛ لا خارجاً و لا ذهنياً و وهماً و لا عقلاً، فلا تجري في البسيط الخارجي المركب ذهنياً و عقلاً، فضلاً عن المركبات الاعتبارية المركبة من عدة أمور متكثرة يجمعها وحدة اعتبارية كالصلاة و نحوها و ثانياً: أنه على تقدير جريان القاعدة في الواحد الاعتباري، فمجراها فيما كان هناك صادر و مصدر، و واضح أن النهي عن الفحشاء- مثلاً- لا يكون صادراً من الصلاة و الصلاة مصدراً له، و غاية ما هناك أن من أتى بالصلاة صحيحة يقال له- عند العرف و العقلاء:- إنه مطيع، و عمله الصحيح موجب و مقتضى لترك الفحشاء و المنكرات، و مقرب لفاعله إليه تعالى، بخلاف ما لو أتى بها فاسدة». (خمینی، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۲۸۸)

۴/۳. نقش قاعده الواحد در بحث حقیقت واجب تخییری

در یک تقسیم بندی واجب به دو نوع واجب تعینی و واجب تخییری تقسیم می شود. واجب تعینی، عملی است که در عرض خود دارای بدیلی نیست که جایگزین آن شود



و اگر مکلف توانایی انجام کامل آن را نداشته باشد می‌تواند به مقتضای حال خود و طبق موازین شرعی آن را تغییر دهد ولی امکان حذف آن نیست. واجب تخییری عملی است که در عرض خود دارای بدیلی است که مکلف می‌تواند از بین چند واجب یکی را به اختیار خود انتخاب نماید و بقیه آنها از عهده او خارج است مانند کفاره روزه ماه مبارک رمضان. آخوند خراسانی در مورد ماهیت واجب تخییری مطرح می‌کند که امر به چند کار به صورت تخییری در مقام تصور و ثبوت از دو حال خارج نیست:

یا اینکه شارع مقدس یک هدف بیشتر نداشته و آن یک هدف با انجام هر کدام از این افعال انجام خواهد شد و با انجام یکی از اینها غرض مولی حاصل می‌شود. در این صورت واجب تخییری همان قدر جامع میان آن افعال است. به خاطر اینکه غرض واحد از دو یا چند عنوان متعدد صادر نمی‌شود یعنی از کثیر بماهو کثیر بدون اینکه جهت اشتراکی داشته باشند غرض واحد صادر نمی‌شود. در نتیجه تخییر میان آنها تخییر عقلی است نه شرعی و از بحث ما خارج است.

یا اینکه امر به چند چیز به علت غرض های متعدد شارع است منتهی به گونه ای است که با انجام یکی از اینها باقی کارها بی فایده است در اینجا همه این افعال واجب هستند ولی وجوب علی البدل دارند.

مشاهد شد که صاحب کفایه از قاعده الواحد در قسمت اول استفاده کرد. امام خمینی (ره) مبنای سابق خود را بیان می‌کنند که این قاعده فقط در مورد خداوند متعال جاری است «أضف إلى ذلك: أنه - كما ذكرنا غير مرة - لم يكن مجرى قاعدة «الواحد» الامور الاعتبارية، كما هو أوضح من أن يخفى، بل مجراها البسيط الحقيقي الذي لا تشوبه رائحة الكثرة، لا خارجاً، ولا ذهنياً، ولا وهماً، فالمتشبّه بها في أمثال المقام وضع الشيء في غير محله». (خمینی، ۱۳۸۸، ج ۲؛ ص ۱۵۵)

نقش قاعده الواحد در بحث استعمال لفظ در اکثر از یک معنا

اگر یک لفظ دارای معانی متعدد بود آیا استعمال این لفظ برای بیش از یک معنا صحیح است به این صورت که تمام معانی به صورت مستقل مراد متکلم از لفظ قرار گیرد؟ نظرات مختلفی در این رابطه وجود دارد گروهی قائل هستند که این استعمال عقلاً ممکن نیست. آقا ضیاء عراقی (نهایه الافکار، ج ۱، ص ۱۰۸) سید ابوالحسن اصفهانی (نهایه الدرايه فی شرح الکفایه، ج ۱، ص ۱۵۳) آیت الله نائینی (اجود التقریرات، ج ۱، ص ۵۱) از این گروه هستند. گروهی قائل هستند این استعمال عقلاً جایز است و هم کلام را زیبا می‌کند. امام خمینی (مناهج الوصول، ج ۱، ص ۱۸۰) آیت الله سبحانی (ارشاد العقول الی مباحث علم الاصول، ج ۱، ص ۱۹۱) آیت الله مکارم شیرازی (انوار الاصول، ج ۱، ص ۱۴۵) محقق بروجرودی (نهایه الاصول، ص ۶۱) طرفداران این نظریه هستند. دیدگاه سوم می‌گوید استعمال لفظ در بیشتر از یک معنا عقلاً جایز است اما عرفاً جایز نیست به همین خاطر اگر لفظی که دارای معانی متعدد است استعمال شود و قرینه‌ای وجود نداشته باشد، کلام متکلم مجمل است. یکی از استدلالات کسانی که این استعمال را جایز نمی‌دانند به این صورت است که استعمال لفظ در بیش از یک معنا مستلزم صدور دو یا چند لحاظ در یک آن، از نفس است که محال است. چون نفس واحد است و از واحد فقط یک چیز صادر می‌شود. هرچه مستلزم محال باشد خود نیز محال است در نتیجه استعمال لفظ در بیش از یک معنا محال است (خویی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۲۰۶). امام خمینی می‌گوید: هر دو مقدمه غلط است چون نفس، واحد بسیط نیست «و فيه: أنه قد تقدّم مراراً أنّ قاعدة عدم صدور الواحد إلا من الواحد و عكسها، غیر مربوطه بأمثال هذا المقام، و أنّ موردها علی فرض صحّتها البسيط من جميع الجهات، و النفس ليست كذلك؛ إذ لا شبهة في إمكان لحاظ النفس لأشياء متعدّدة و تصوّرها اموراً كثيرة في آن واحد؛ لأنّ النفس جوهر بسیط قابلة لاجتماع الأمثال والأضداد في آن واحد فيها؛ ألا ترى أنّها في حال حُبّها شيئاً تكره آخر، و في حال إرادتها لعمل تريد آخر أيضاً، فتفعلهما معاً في آن واحد، فهي في حال التكلّم

و تحريك اللسان تحرّك البنان للكتابة، و كلّ منهما عمل اختياري صادر عن إرادةٍ تخصّه» (خمینی، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۱۴۵)

نتیجه‌گیری

این مقاله به صحت‌سنجی کاربرد قاعده فلسفی الواحد در چهار مبحث از علم اصول با رویکرد به نظرات امام خمینی (ره) پرداخته است.

امام خمینی در بحث تمایز علوم بیان می‌کند غرض از علم می‌خواهد علت صدور و ایجاد علم قرار گرفته و تحت قانون الواحد نقش ایفا کند. اما غرض‌های علوم مختلف عناوین انتزاعی هستند و تأصل خارجی ندارند. در ضمن اگر هم واقعیت داشته باشد باز فایده ندارد چون قاعده الواحد در واحد بسیط جاری است نه در واحد نوعی. همچنین در ماهیت و عناوین کلی، صدور و اصدار معنی ندارد.

در بحث صحیح و اعم بیان می‌کند که این قاعده مخصوص خداوند متعال است که هیچ نوع ترکیبی در آن راه ندارد و در بسیط خارجی که عقلاً مرکب است جاری نیست چه برسد به مرکبات اعتباری. شارع مقدس مقولات متعدد متباینی را مانند رکوع، سجده را کنار هم قرار داده و آنها را به صورت شی واحد در نظر گرفته است. لازمه تباین این است که بین آنها وحدتی نباشد مگر اینکه خود شارع این وحدت را اعتبار نماید. در حقیقت به عنوان یک امر اعتباری آنرا در نظر گرفته و عنوان حلال و حرام برای آن گذاشته و آثاری بر آن مترتب نموده است مانند نهی از فحشا و منکر در مورد نماز. حالا در این مسأله مانند نماز که حتی در یک مورد آن وحدت وجود ندارد بلکه مجموعه‌ای از مقولات متباین است، چگونه قاعده الواحد را جاری کنیم. بر فرض که قاعده الواحد در اعتباریات جاری باشد، چگونه اینجا تطبیق دارد؟ قاعده می‌گوید اثر، واحد است پس معلوم می‌شود که موثر هم واحد است در حالی که اثر نماز واحد نیست بلکه آثار متعددی دارد (معراج المومن، قربان کل تقی) ضمناً در ماهیت و عناوین کلی، صدور و اصدار معنی ندارد.



در بحث واجب تخییری و استعمال لفظ در اکثر از معنا می‌گوید: مجرای قاعده الواحد در بسیط حقیقی است نه اعتباری.

منابع

۱. ابراهیمی دینایی، غلامحسین، (۱۳۸۰)، قواعد کلی فلسفی در فلسفه اسلامی، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران.
۲. اسماعیلی، محمد علی، (۱۴۰۱)، ارزیابی کاربری قاعده الواحد در علم اصول در اندیشه محقق اصفهانی، مجله پژوهش‌های اصولی، سال ۹، ش ۳۰.
۳. اصفهانی، محمد حسین، (۱۴۲۹ق)، نه‌ایه الدرایه فی شرح الکفایه، آل البیت بیروت.
۴. امام خمینی، روح الله، (۱۳۹۰)، تقریرات فلسفه امام خمینی (ره)، تقریر عبد الغنی اردبیلی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران.
۵. امام خمینی، روح الله، (۱۳۹۰)، تهذیب الاصول، تقریر جعفر سبحانی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران.
۶. امام خمینی، روح الله، (۱۳۹۱)، مناهج الوصول، تقریر محمد فاضل، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران.
۷. انتظام، محمد، (۱۳۹۸)، پیش فرض‌های فلسفی در علم اصول، بوستان کتاب، قم.
۸. باقری، احمد؛ هاشمی، راضیه، (۱۳۹۶)، واکاوی کیفیت استدلال فقیهان به قواعد عقلی در فرآیند استنباط، مجله فقه، دوره ۲۴، ش ۹۰.
۹. بروجردی، حسین، (۱۴۱۴)، نه‌ایه الاصول، نشر تفکر، تهران.
۱۰. خراسانی، محمد کاظم، (۱۴۰۹ق)، کفایه الاصول، آل البیت، قم.
۱۱. خمینی، روح الله، (۱۳۸۵)، تنقیح الاصول، تقریر حسین تقوی اشتهاردی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران.
۱۲. خمینی، روح الله، (۱۳۸۶)، جواهر الاصول، تقریر محمد حسن مرتضوی لنگرودی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران.
۱۳. خمینی، روح الله، (۱۳۸۸)، معتمد الاصول، تقریر محمد فاضل، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران.



۱۴. خویی، ابوالقاسم، (۱۴۱۸)، محاضرات فی اصول الفقه، تقرير محمد اسحاق فياض، دارالهادی، قم.
۱۵. سبجانی، جعفر، (۱۳۹۱)، ارشاد العقول الى مباحث علم الاصول، تقرير محمد حسين عاملی، مؤسسه امام صادق، قم.
۱۶. شاهوار، مجتبی، واحد یاری جان، یونس، سجادی، حسین، (۱۳۹۸)، تعامل فلسفه با اصول فقه، فصلنامه الهیات، سال ۱۲.
۱۷. صدر المتألهین، (۱۹۸۱م)، الحکمه المتعالیه فی الاسفار الاربعه العقلیه، داراحیا التراث العربی، بیروت.
۱۸. صدر، محمد باقر، (۱۴۳۸ق)، المعالم الجدیده، دارالصدر، بیروت.
۱۹. طباطبائی، محمد حسین، (۱۳۹۲)، نهایه الحکمه، جامعه مدرسین، قم.
۲۰. طوسی، نصیر الدین، (۱۳۷۵)، شرح الاشارات و التنبیها، بلاغت، قم.
۲۱. عابدی، احمد، (۱۳۷۸)، بررسی آرای فلسفی امام خمینی، مجله آئینه پژوهش، ش ۵۸.
۲۲. عراقی، ضیاء الدین، (۱۴۱۷ق)، نهایه الافکار، تقرير محمد تقی بروجردی، انتشارات اسلامی، قم.
۲۳. غزالی، ابوحامد، (۱۳۸۲)، تهافت الفلاسفه، شمس تبریزی، تهران.
۲۴. گرجی، ابوالقاسم، (۱۴۲۱)، تاریخ فقه و فقها، سمت، تهران.
۲۵. لاهیجی، فیاض، (۱۰۷۲ق)، شوارق الالهام فی شرح تجرید الکلام، انتشارات مهدوی، اصفهان.
۲۶. مظفر، محمدرضا، (۱۳۸۷)، اصول الفقه، بوستان کتاب، قم.
۲۷. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۴۲۸)، انوار الاصول، تقرير احمد قدسی، انتشارات مدرسه امام علی بن ابیطالب، قم.
۲۸. میرداماد، محمدباقر، (۱۳۶۷)، القبسات، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.
۲۹. نایینی، محمدحسین، (۱۳۷۶ش)، اجود التقريرات، تقرير ابوالقاسم خویی، جامعه مدرسین، قم.